

خطابه‌ی ورودی آقای احمد بهنیار

استاد دانشگاه در فرهنگستان

بهمن ماه ۱۳۲۱

اهلای فارسی

پیشنهاد بمقام فرهنگستان

گرامی نامه‌ی فرهنگستان! تعلق این بنده در تقدیم خطابه‌ی ورودی خود که در آن گرامی نامی درج شود برای این بود که میخواستم مطالب و مواد پراکنده‌ی آنرا بروشی که در تدوین علوم و فنون معمول است ترتیب و تقسیم و بصورت رساله‌ی بی‌منظم و مبوّب در فن املا تقدیم کنم، و چون اقدام بدین منظور بسته بمجال و فرصتی است که برای این بنده دیر بدیر دست میدهد در تقدیم و تسلیم خطابه تأخیر شد و اینک بهمان صورت که در فرهنگستان ابراد و القا شده است ارسال میدارد تا در آن گرامی نامه درج شود و ترتیب و تنظیم آنرا بوقت دیگر میگذارد. اینک عین خطابه:

آقایان! پیش از پرداختن بموضوع سخن لازم است دینی را که بر ذمه دارم و تا کنون موقع مناسبی برای ادای آن نیافته‌ام ادا کنم و از طرف خود و دو دوست فاضل و معظم آقایان همایی و دکتر رعدی از اعضای محترم فرهنگستان در برابر حسن ظنی که در باره‌ی ما اظهار داشته و ما را در انجام وظیفه‌ی مهمی که بر عهده دارند یعنی حفظ زبان فارسی و سعی در ترقی و توسعه‌ی آن شایسته‌ی همکاری با خود تشخیص داده‌اند سپاسگزاری کنم و امیدوارم که در این لطف نظر با اشتباه نرفته باشند و در همکاری با آن آقایان محترم یار شاطر باشیم نه بار خاطر.

شخص خود را هم بعرض تشکری مخصوص موظف و مدیون میدانم و از اینک آقایان معظم حاضر شده‌اند ساعتی از وقت گرانبهای خود را بگوش دادن بسخنان

این بنده که شاید جز مایه‌ی دردسرنباشد مصروف دارند سیاست‌گزاری میکنم و مستدعیم که اگر بسبب نا استواری دندان مصنوعی نتوانم بدانگونه که مطلوب است ایراد سخن کنم معفو و معذورم دارند که پذیرفتن عذر قصور یا تقصیر نشان کمال مروت و کرم است و از قدیم گفته اند: العذر عند کرام الناس مقبول.

موضوع رساله‌ی بی که بعنوان خطابه‌ی ورودی بعرض میرسد چنانکه پیشتر اعلام شده املائی فارسی است، انتخاب این موضوع بنا به اشاره‌ی حضرت اجل آقای حکمت وزیر معظم دادگستری بوده است که در مجلسی بمناسبت بحثی که از املائی فارسی بمیان آمد فرمودند خوب است همین را موضوع خطابه‌ی بی که باید در فرهنگستان ایراد کنی قرار دهی و بنده هم بجهاتی چند این اشاره‌ی جناب معظم له را که برای بنده در حکم حکم بود اطاعت و امتثال کردم، یکی از آن جهات اهمیت خود موضوع بود که بعد ها بآن اشاره میشود، جهت دیگر این بود که بموجب ماده‌ی پنجم از آیین نامه‌ی داخلی فرهنگستان ناگزیر بودم که در موضوعی علمی یا ادبی ایراد خطابه کنم و هر موضوعی که برای ایراد در این مجمع دانش و فرهنگ اختیار میکردم در حکم زیره بکرمان و قطره بعمان بردن و بقول عربها خرما ببصره یا هجر حمل کردن و بنا به مثل معروف میان انگلیسیها ذغال بشیوکاسل بردن بود و برای اینکه آقایان معظم را بشنیدن آنچه خود بهتر از من میدانند زحمت افزا نشوم بهترین راه این بود که از کارهایی که در رفع نقایص زبان یا خط فارسی باید انجام داد یکی را در نظر بگیرم و پیشنهادی چند در چگونگی اقدام بدان تقدیم دارم تا هم بوظیفه‌ی خود رفتار کرده‌و هم در موضوعی ادبی سخن رانده‌و هم خطابه‌ی خود را مورد توجه ساخته باشم و خوشبختانه همینطور هم شد و اشاره یا حکم دستور معظم قرعه را بنام بند دوازدهم از ماده‌ی دوم اساسنامه‌ی فرهنگستان (مطالعه در اصلاح خط فارسی) بیرون آورد و در خصوص املائی فارسی و طرز نوشتن کلماتی که نوشتن آنها مورد تردید و اشکال است قواعدی چند بعنوان «پیشنهاد بمقام فرهنگستان» ترتیب دادم و اجازه میخواهم که پیش از معروض داشتن قواعد پیشنهادی مقدمه‌ی بی را که برای گرفتن دو نتیجه در نظر گرفته‌ام بعرض برسانم.

انسان حیوانی متفکر است و اگر بچشم حقیقت بین بنگریم جز فکر و اندیشه

نیست و در آنچه علاوه بر تفکر و تعقل دارد حیوانات دیگر هم شریکند، این حیوان متفکر باغریزه یا تمایل فطری با اجتماع و تعاون آفریده شده و زندگی اجتماعی مستلزم این بود که بر اظهار آنچه در ضمیر دارد توانا باشد و معانی و افکاری را که در ذهنش نقش می بندد بآسانی بیان کند، بدین جهت آفریدگار حکیم او را با سبب و آلات نطق و تکلم مجهز گردانید و بفضیلت سخنگویی بر سایر حیوانات و بلکه بر بیشتر مخلوقاتش برتری و سروری بخشید.

سخن نماینده‌ی فکراست و فکر انسان است، پس اگر بگوییم انسان جز سخن نیست سخنی مطابق با واقع و حقیقت گفته ایم و چه خوب میگوید نظامی گنجوی:

در لغت عشق سخن جان ماست ماطللمیم این سخن ایوان ماست

عارف رومی یا بلخی هم در باره‌ی فکر و اندیشه که سخن سمت نمایندگی آنرا دارد عین این عقیده و نظر را اظهار کرده و این بیت مثنوی او را که «ای برادر تو همه اندیشه بی» اغلب شنیده ایم و بخاطر داریم.

انسان پس از توفیق یافتن بر وضع الفاظ در برابر معانی (که چگونگی خود موضوعی قابل شرح و بسط است) و بوجود آوردن امری که آنرا لغت یا زبان میگویند سالها و قرنهای تصور و تصدیقهای خود را بوسیله‌ی نطق و تکلم بمعاشران و مصاحبان خود و بتعبیری که اهل تحقیق در این مورد آورده اند «باشخاص حاضر» ابلاغ کرد و در ضمن احتیاج خود را بسخن گفتن با کسانی که بمکان یا زمان از او دور بودند (اشخاص غایب) احساس میکرد، و این احتیاج که روز بروز شدیدتر و محسوستر میشد او را بشرح و تفصیلی که از موضوع خطابه‌ی ما بیرون است باختراع خط و کتابت موفق ساخت، و خط یا نوشته همان نطق و تکلم یا سخن است که بصورتی مشهود و مرئی درآمده و همچنانکه نطق نماینده‌ی افکار و معانی ذهنی است کتابت هم نماینده‌ی نطق است و اتحاد این دو فضیلت بحدی است که اگر انسان را بحیوان کاتب بالقوه تعریف کنیم مفهوم و مصداقش با مفهوم و مصداق انسان حیوان ناطق یکی و هر دو تعریف طرداً و شکسماً درست و از هر جهت جامع و مانع خواهد بود.

اندیشه‌ی آدمی که جهان کوچکش خوانده اند از جهان بزرگ مایه میگیرد و از

شناختن اعيان موجودات سفلی و علوی و دریافتن خواص و صفات و آثار موالید سه گانه، معانی و صوری در ذهنش نقش می بندد و تنها چیزی که این صور و معانی را با کمال دقت و درستی حکایت میکند سخن است، و بهترین و کاملترین نماینده‌ی سخن خط یا نوشته است، پس اگر بر دو مضمون که از نظامی و مولوی نقل شد مضمون سومی بیفزاییم و بگوییم انسان جز نوشته نیست باز هم سخنی مقرون بحقیقت و صواب گفته ایم. دانشمندان در مقایسه‌ی گفتن و نوشتن یا قول و کتابت و تفضیل یکی بر دیگری سخنان بسیار گفته اند و آنچه نقلش در اینجا مناسب است اینست که سخن هنگامی پایدار ماند که بصورت نوشته درآمد یعنی انسان وقتی زندگی جاوید یافت که توانست دریافته و دانسته و شناخته های خود را که حاصل حیات انسانی وی است بصورت نوشته در جهان باقی گذارد، حیات اجتماعی ملت‌های جهان از کوچک و بزرگ زمانی تأمین شد که آرا و افکار علمی و ادبی علما و ادبای ایشان بقید کتابت مقید و در صفحه‌ی روزگار بخاند گردید، اگر کتابت نبود انسان بشناختن اقوام و اشخاصی که پیش از او در جهان بوده اند موفق نمیشد و در هر عصر و زمان که زندگی میکرد بمثابه‌ی شخص بی اصل و نسبی بود که از وجود پدر و مادر اطلاعی نداشته و فاقد هر گونه آبرو و شرف و حیثیت باشد، تاریخ هر قوم و ملت از روزی شروع میشود که بباقی گذاردن آثار وجودی خود بوسیله‌ی کتابت موفق شده است و پیش از آنرا هر ملت نسبت بخود زمان پیش از تاریخ و عصر تاریکی و جهل و ابهام میداند و امروز بهترین معرف کهنه و تازگی تمدن اقوام کهنه و تازگی نوشته‌هایی است که از قدیم در دست دارند، کیفیت زندگی و درجه‌ی ترقی و وسعت تمدن هر ملت را هم از بسیاری و کمی و درستی و نادرستی نوشته‌هایش معلوم میتوان داشت.

در اینجا اجازه می‌خواهم یکی از دو نتیجه‌ی منظور را در ضمن چند جمله بعرض برسانم: بنا بر آنچه گفتیم ملت ایران هم جز مجموع آثار فکری نویسندگانش نیست و خدمت باین ملت کوشش در حفظ آثار فکری یعنی کتب و مؤلفات علمی و نظم و نشرهای ادبی او و سعی در رفع نقایص و ترقی و تکمیل آنست چنانکه خیانت باین

ملت هم تحقیر آثار مذکور و اقدام بیدنام ساختن صاحبان آن و تصرف ناروا کردن در زبان و خطی است که بوجود آورنده و نماینده‌ی آنست.

فرهنگستان ایران برحسب ظاهر عهده دار حفظ و رسمی در ترقی و توسعه‌ی زبان و آثار علمی و ادبی فارسی و در معنی و واقع نگهبان و حافظ حیات واقعی و حقیقی و زندگی انسانی ملت ایران و کفیل و ضامن بهداشت و نیرومند ساختن قوای معنوی اوست و در میان هیئتهایی که برای اداره‌ی زندگی اجتماعی و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی این ملت تشکیل یافته است مقامی بس بلند و وظیفه و تکلیفی بس مهم دارد، و حدّ من نیست که در محضر بزرگانی که نخبه‌ی رجال علم و ادبند از علوّ مقام و اهمیت وظیفه و مسئولیتی که بر موز و دقایقش آگاهتر از امثال این بنده اند سخنرانی کنم، نکته‌ی بی که در اینجا می‌خواهم بعرض رسانم مانند فکر خودم کوتاه و مختصر و آن اینست که مهمترین بلکه یگانه شرط موفقیت فرهنگستان در انجام وظایفی که بر عهده دارد اینست که ساختش در انوار حق و حقیقت مستغرق و از شوب هر نظر و نیتی که حاکی از صفای محض نباشد منزّه و مقدس باشد و خدا را سپاس که همین طور هم هست و اساس مذاکراتی که در خصوص مسائل ادبی و اقدامات مربوط بوظایف درازده گانه میشود جز بر حسن نیت و صفای عقیده و وحدت نظر و مقصد اصلی مبتنی نیست، و هر کس عقیده و نظر خود را با نهایت آزادی و اطمینان کامل از اینکه مایه‌ی دل‌نگی و تکدر مخالف آن نخواهد بود اظهار میکند و امیدوارم که این بیان بنده که بظاهر بی اهمیت و ناچیز مینماید مورد تعجب نشود زیرا چنانکه همه میدانیم در این کشور کمتر مجمع علمی و ادبی و مجلس بحث و مناظره و حتی درس و مباحثه تشکیل یافته است که منتهی بکدورت‌های شخصی نشده باشد و تنها فرهنگستان است که بشهادت آثاری که از اقدامات خود مشهود ساخته و بتصدیق کسانی که در تصدیقات خود نظر و غرض شخصی ندارند در انجام وظایفی که بر عهده دارد چون شخص واحد که دارای فکر و عقیده‌ی واحد و نقشه و خط سیر واحد است قدم‌های بلند و استوار برداشته است، و روشنتر دلیل اینکه اعضای محترم آن برای گوش دادن بسخنان این بیمقدار مجتمع شده و مرا بحسن توجهی

که مبذول میدارند بر اظهار عقیده و تقدیم پیشنهادهایی که در ضمن چند قاعده برای اصلاح املای فارسی تهیه کرده ام دل و جرأت میبخشند و یقین کامل دارم که اگر در ضمن عرایض بیرخی از نقایص و معایب که دیگران بدان توجهی ننموده اند اشاره کنم حمل بر خود نمایی و خود خواهی یا نظر تعرض باشخاص داشتن العیاذ بالله نخواهند فرمود و آنچه را بعرض میرسانم اگر درست و صواب است بحسن قبول تلقی و اگر نادرست و خطاست بطریق صواب دلالت خواهد فرمود و امیدوارم که مرا در برابر حق و حقیقت از عبد ذلیل در برابر مولای جلیل خاضعتر و خاشعتر یابند.

نتیجه‌ی دیگر که از مقدمه‌ی معروض در نظر داشته ام و اکنون بعرض میرسانم لزوم فوری وضع قواعد برای املای فارسی است یعنی مرتفع ساختن عیوب و نقایص همین خط که امروز بدان کتابت میکنیم و بداشتمش افتخار و مباهات داریم. من در اصل خط سخنی ندارم و از کسانی هستم که تغییر آنرا نه تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان آور میدانم. خط امروز ما از فروع خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه ایرانی حیره و انبار فرا گرفته‌اند و نیاگان ما پس از غلبه‌ی اسلام این خط را بسبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت بخط خودشان داشته است بمیل و رغبت اتخاذ کرده و وسیله‌ی کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده‌اند. این خط دارای امتیازی است که روی تمام عیوب و نقایص آنرا میدپوشاند و آن صرفه در وقت و صرف کاغذ و لوازم تحریر است که در نوشتن با این خط عاید ما میشود و عیب و نقصهای این خط را هم که برخی با آب و تاب مخصوص شرح میدهند بمختصر اقدامی که اکنون مجال بیانش نیست با نهایت آسانی میتوان مرتفع ساخت.

سخن من در رفع نقایص و اصلاح طریقه و رسم نوشتن همین خط است و برای اثبات اینکه تحت قاعده و قانون در آوردنش لزوم فوری دارد عرض می‌کنم. بطوری که از مقدمه‌ی سخنم مستفاد گردید نوشته نماینده‌ی گفته و گفته نماینده‌ی اندیشیده و اندیشیده نماینده‌ی وجودی حقیقی یا حقیقتی واقع است که ذهن انسان از دریافتن و شناختن آن مایه گرفته است؛ این نمایندگی بحدی کامل است و یا باید کامل باشد که حکما هر کدام را مرحله‌ی از مراحل وجودی اشیا شمرده و هر يك از اعیان موجودات را دارای

چهار مرتبه‌ی وجودی دانسته اند: نخست وجود حقیقی آن چیز و بتعبیر روشنتر خود آن چیز است که در جهان خارج در محل و مقام خود ثابت و واقع است، دوم وجود ذهنی آن چیز یعنی صورت و مثالی که از معرفت و ادراک آن در ذهن آدمی نقش می‌بندد و از هر جهت مطابق با وجود خارج است (البته در صورتی که در آلات حس و قوای ذهن نقص و عیبی نباشد)، وجود اشیا در این دو مرحله نسبت به تمام افراد بشر یکی است و همه کس اشیا را بیک طریق و با یک قسم آلات و ادوات ادراک می‌کند و صورتی که از ادراک هر چیز در ذهن آنها میماند یکی است و مختصر اینکه در زبان روح و لغت فکر اختلافی بین افراد انسان دیده نمی‌شود چنانکه مولوی فرماید:

روح را با عقل و با علم است کار روح را با تازی و ترکی چه کار

سوم وجود لفظی آن چیز یعنی لغتی که بازای آن وضع شده و این مرحله از وجود نسبت با قوام و ملل، متفاوت و مختلف است و اشیا را هر کدام بنامی میخوانند و فی المثل جانور شیهه زننده را یکی اسب و دیگری فرس و دیگری آت و دیگری هرس و دیگری شوال میخوانند، چهارم وجود کتبی آن چیز یعنی همان نام ملفوظ که بصورت کتابت در میآید و در این مرحله هم اشیا نسبت بمللی که خطوط مختلف دارند مختلف و متفاوت میشود.

وجود ذهنی بمشابهی عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس الامر برداشته میشود و عکس هنگامی بی‌عیب و ممتاز است که صاحب عکس را چنانکه هست نشان بدهد و بهمین قیاس وجود لفظی یا ملفوظ بمنزله‌ی عکس و تصویری از وجود ذهنی و وجود کتبی با مکتوب هم عکس و مثالی از وجود لفظی است، و اگر این خاصیت در نطق و کتبات نبود الفاظ جز آوازه‌های مهمل و بی‌حاصل و نوشته‌ها جز نقوش بی‌هوده و باطل نبود، و بسبب نمایندگی فکر است که عرفا و ادبای ما سخن را بطرق گوناگون ستوده و آنرا بالقاب و صفاتی از قبیل: نخستین جنبش قلم ابداع، مابهی ایجاد عالم، علت غایی آفرینش آدم، نغمه‌ی بلبل عرش، مطلع خورشید ضمیر، ستاره‌ی آسمان جان، باز ملایک شکار، گوهرکان دل، موج دریای عقل، کف موسی، دم عیسی، نفخه‌ی روح، آب حیات، واسطه‌ی امر کن، آب روان و هزاران چیز دیگر یاد کرده اند.

و اهل شرع و حدث هم از نخستین آفریده گاهی بخرد و گاهی بقلم که آت نوشتن است
تعبیر آورده اند تا یکی بودن خرد و سخن اشاره کرده باشند .

نمابندگی از وجود ذهنی که یگانه فضیلت گفته و نوشته است میزان سنجیدن
دو یا چند سخن بانوشته‌ی مختلف نیز هست ، و در محل خود ثابت شده است که آنچه
مایه‌ی برتری و بهتری نوعی از انواع است مایه‌ی تفاضل اصناف یا افراد آن نوع هم
خواهد بود ، پس برای سنجیدن دو نوع سخن باید طرز حکایت آن دورا از افکار
و معانی ذهنی میزان و مقیاس قرار دهیم و همچنین در سنجیدن خطها و کتابتهای
مختلف و یا معلوم داشتن کمال و نقص يك رسم الخط نمابندگی از نطق و قول را
باید میزان قرار داد زیرا خط برای همین نمابندگی اختراع شده و کمالش بسته بکمال
این نمابندگی است .

آفریدگار حکیم بما قدرت بر کتابت داده است تا بتوانیم الفاظ و عباراتی را
که از ضمیر ما حکایت می کند بصورتی مرئی و مشهود در آوریم و بدین وسیله و
تدبیر سخنان خود را باشخاصی که بمکان با زمان از ما دور و غایبند ابلاغ کنیم ،
و بنابراین کمال و زیبایی سخن مکتوب باینست که سخن ملفوظ را چنانکه هست نشان
دهد و همچنانکه سخن را باید طوری ادا کنیم که حروف و کلماتش بهم مشتبه
نشود برای نوشتن هم باید شیوه و رسمی اختیار کنیم که هیچ حرف و کلمه اش بحرف
یا کلمه‌ی دیگر مشتبه نگردد و اگر جز این کنیم چنانکه باید و شاید دلالت بر مطلوب
نمیکند و بیننده و خواننده بنحو مطلوب از آن بهره نمبرد و کتابت یا نوشته را عیب
و نقصی بدتر از این نیست ، خط مشتبه با زبان الکن و خط ناخوانا با زبان کنگک
تفاوتی ندارد و بلکه خط الکن و کنگک زشت تر از زبان الکن و کنگک است زیرا
لکنت یا گنگی زبان عیب و نقص خلقی است که علاجش از قدرت شخص بیرون
است لیکن گنگی یا لکنت خط را بسعی و تدبیر چاره میتوان کرد و چاره نکردنش
دلیل سستی خرد و پستی همت صاحب خط است .

مطابق اصل فضیلت و تفاضل که بدان اشاره شد ، از خطوط دنیا آن خط کاملتر
و تناسبش با زندگانی در عصر دانش و فرهنگ بیشتر است که شیوه و رسم نوشتنش

مضبوطتر و دلالتش بر زبان و لغتی که نمایندگی آنست کاملتر و روشنتر باشد. نخستین قدمی که ملتهای زنده و مترقی عالم در حفظ و اصلاح زبان و خط خود برداشته‌اند تدوین قواعد خواندن و نوشتن و بوجود آوردن فنون صرف و اشتقاق و نحو و املا و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و دیگر علوم لفظی یا ادبی است که فایده‌ی بعضی حفظ زبان از تصرفات ناروای جهال و عوام و نتایج زبان آور امتزاج با السنه و لغات دیگر، و فایده‌ی بعضی نیکو ساختن زبان و افزودن مزایا و محسنات آنست. دانشمندان اروپا که بلزوم وضع قواعد برای طرز نوشتن خط بیش از ما متوجه بوده‌اند دستورهایی را که برای زبان خود نوشته‌اند بسه قسمت صرف و نحو و املا که بانگلیسی ایتالیایی و سینتکس و آرناگرفی گفته میشود تقسیم کرده‌اند، نویسندگان صرف و نحو عربی هم بعضی بلزوم و اهمیت املائی برده و برخی از قواعد کتابت عربی را در ذیل علم صرف بعنوان «الخط» افزوده‌اند، اما دستورهایی که برای زبان فارسی تا کنون تألیف شده است متأسفانه فاقد این قسمت است در صورتی که فارسی بسبب اختلاط و امتزاج با لغات نازی و تصرفات ناروایی که نویسندگان بی اطلاع در شیوه و طرز نوشتن آن کرده و میکنند نوشتنش دشوار و احتیاجش بقواعدی که خط بر طبق آن نوشته شود محسوس است، و این هم یکی از نقایص صرف و نحوهای فارسی است که باید مرتفع شود، و دستور زبان ما مشتمل بر سه فن صرف و نحو و املا باشد. راجع بصرف و نحو و اشتقاق کلمات فارسی هم در آثار دانشمندان متقدم ما (با اینکه کمتر در فکر تدوین صرف و نحو کاملی برای فارسی بوده‌اند) مطالب سودمند یافته میشود و هم دانشمندان متأخر و معاصر در تدوین قواعد آن و تألیف صرف و نحو کامل رنج برده‌اند، اما املائی فارسی را هیچکدام اهمیت علمی نداده و در خور اینکه از قواعدش فنی خاص بوجود آید نشمرده‌اند، و در مورد این فن هم تنها مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی (متوفی در سال ۱۲۸۸) است که رساله‌ی مستقلی بنام علم املائی فارسی بنا بخواهدش فرزند بزرگ خود مرحوم حاج محمد رحیم خان در سال ۱۲۷۳ تألیف کرده است ولی این رساله مشتمل بر کلیاتی چند است که قواعد املا بر طبق آن باید وضع شود و ذکری از خود قواعد در آن نرفته است.

اختلاف حیرت آوری که در رسم الخط کتابها و رسایل فارسى از قرن چهارم تا بدین عصر و حتى در رسم الخط يك كتاب که در يك زمان و بقلم يك كاتب نوشته شده است مشاهده می‌کنیم نتیجه‌ی مضبوط و مدون نبودن قواعد املا و طرز کتابت است که نویسندگان خود را در تصرف در املا و رسم الخط آزاد دیده و هر کدام بی آنکه فکر اصلاحی داشته باشند شیوه و رسمى اختیار کرده و مقداری بر هرج و مرج و اشکال کتابت افزوده اند، در عصر حاضر هم که فکر اصلاح رسم الخط در بعضی سرها پیدا شده است هر کس میتواند قلمی بدست بگیرد خود را صالح برای اصلاح می‌پندارد و در رسم الخط تصرفی می‌کند، و برخی از این مصلحان که مختصر اطلاعی از رسم الخطهای مختلف قدیم دارند پیروی یکی از آنها را طریقه‌ی رفع نقایص دانسته و آن شیوه‌های کهنه و متروک را بصورتی ناقص معمول داشته و مقداری هم این دسته از نویسندگان بر اشکال خط افزوده اند بقسمی که امروز اغلب را می‌بینیم که در طرز نوشتن پاره‌ی از کلمات مردد و متحیر میمانند و فی المثل نمیدانند که مبتلى را بباء باید نوشت یا بالف، و قضاة را بقاء کرد یا بقاء کشیده، و هكذا.

در قدیم عده‌ی اشخاص باسواد کم بود ولی امروز بیکت عموم یافتن تعلیمات عده‌ی آنها رو بفرزونی است و هر نویسنده هر قدر که بی اطلاع باشد مایل است که درست و بی غلط بنویسد و درست و نادرست املا باید از روی قواعدی که شخص یا هیئتی صلاحیت دار وضع کرده باشد معلوم گردد، و متأسفانه چنین قواعدی در دست نیست و همه منتظرند که فرهنگستان که امروز بگانه مرکز یا هیئت صالح برای این امر و بصورت رسمی موظف بر رفع نقایص زبان و خط فارسى است در این زمینه اقدامی کند، و بعقیده‌ی این بنده در شروع باین اقدام هر قدر عجله شود باز هم دیر است زیرا عده‌ی باسواد روز بروز افزونتر میشود و بهمان نسبت تنوع و اختلاف یا هرج و مرج رسم الخط فرزونی مییابد. سبب و جهت دیگر که سرعت در اقدام بدین امر را ایجاب میکند اشکالاتی است که هر سال در موقع امتحانات نهایی مدرسه‌ها در امتحان املاى فارسى پیش میآید، و بطوری که مشاهده کرده ایم از یکطرف امتحان دهندگان در نوشتن کلماتی که با اشکال مختلف نوشته شده یا میشود مردد و متحیر میمانند و از

طرفی هم امتحان کنندگان در رسیدگی باوراق املا در طرز نوشتن بعضی کلمات اختلاف نظر و عقیده پیدا می کنند و در مقایسه ی اوراق املا که در در حوزة امتحانی تصحیح شده است اختلاف های شکفت آور دیده میشود و يك رسم الخط و فنی المثل مبتلا و هوای بالف و فایده و مایل بیداء را می بینیم که ممتحن يك حوزة غلط گرفته و ممتحن حوزة دیگر صحیح انگاشته و هر يك مطابق عقیده ی خود بورقه ی امتحانی نمره داده است و این با عدالتی که مهمترین شرط خوبی و درستی جریان امر امتحان است منافات تمام دارد و عجبت از این اختلاف نظری است که در اهمیت دادن بغلط های املا بی بین آنها دیده میشود و يك غلط مسلم را می بینیم که در يك حوزة امتحانی يك نمره و در حوزة دیگر نیم نمره و در حوزة دیگر ربع نمره محسوب داشته اند و مختصرا اینکه امتحان دهندگان این ماده رد و قبولشان بسته بسلیقه و ذوق و میزان معلومات ممتحن است نه قاعده و میزان واحدی که پیرویش محقق و مسلم باشد.

بنده برای رفع این بی عدالتی در چند سال پیش پیشنهادی در این خصوص تهیه و بوزارت فرهنگ تسلیم کردم لیکن اثری بر آن مترتب نشد، در امتحانات اخیر هم بسبب اختلاف نظری که منتهی بشکایت برخی از ممتحنین شده بود کمیونی برای رفع این نوع اختلافها تشکیل و طریقهای واحدی برای طرز نمره دادن باوراق املا معین و قرار شد که بصورت بخشنامه با ادارات فرهنگ کلیه ی شهرها ابلاغ شود، و بهر حال برای رفع این اشکال هم باشد لازم است که هر چه زودتر قواعدی برای املا ی فارسی از طرف فرهنگستان وضع و مقرر گردد.

فرهنگستان ایران نسبت بهر يك از وظایف دوازده گانه که در ماده ی دوم اساسنامه برایش تعیین شده است اقداماتی کرده و قدمهای تند یا کند برداشته لیکن هنوز با اقدامی نمایان که مورد قبول و رضامندی قاطبه ی اهالی باشد موفق نگردیده است و تصور میرود که اقدام او بوضع قواعد املا مورد قبول و رضامندی همگان گردد.

در اینجا ذکر این نکته را بمرور میدانم که خط فارسی بعضی دشواریهای اصلی و جوهری دارد که با دشواریهای عرضی دست بهم داده و آنرا مشکلتر از آنچه هست نموده و بدست اشخاصی که حسن نیتشان محل تأمل است بهانه و وسیله یی برای

انتقاد شديد و لازم شمردن تغيير و تبديل خط داده است، در صورتى كه مرتفع ساختن هر دو قسم اشكال (در صورتى كه نخواهيم گرهى را كه با دست باز ميشود با دندان باز كنيم) در نهايت آسانى است و مختصر بذل توجه و صرف وقت و همت لازم دارد.

مهمترين اشكال اصلى و جوهرى خط ما اينست كه براى تمام حرركاتها حرف مخصوص ندارد و مقصودم حركتهاى است كه در لهجه‌ى عام يعنى لهجه‌ى بي كه اساس تعليمات ما بر آن نهاده شده است بكار ميرود، و آن نه حركت است كه شش تايش حرف مخصوص دارد و جزو كلمه نوشته ميشود و سه حركت ديگر بجاي حرف مخصوص علامت معين دارد كه بايد در بالا يا زير حروف رسم شود و چون رسم اين سه علامت معمول نيست خواندن برخى از كلمات براى كسانى كه معلومات كافى ندارند دشوار مى آيد و بزرگتر عيب و نقص خط كه با آب و تاب بسيار شرح ميدهند و براى آن مثلها از قبيل اينكه « كرد » يا « مرد » بچندين وجه خوانده ميشود زده اند و مى زنند همين است.

اشكال اصلى و اساسى ديگر اينكه در خط فارسى حروف هر يك كلمه متصل بهم نوشته ميشود و شكل برخى از قبيل عين و غين و فاء و قاف در وقت اتصال تغيير كلى مييابد، و اين امر با تعدد حروف متواخيه كه بداشتن و نداشتن نقطه يا بشماره‌ى نقاط بايد تشخيص داده شود، و بصورت دندانهاى كوچك در آمدن بعض حرفها، مايه‌ى دشواري خواندن و نوشتن شده است مخصوصاً با سهل انگارى بيشتري نويسندگان در نقطه گذاري و درست نوشتن حرفها و دندانها كه دشواري را چند برابر ساخته است. و اما دشواريهاى عرضى و فرعى يكي كه از همه مهمتر بشمار ميرود و از تصرفات خود سرانه‌ى موشومين بخوشنويسى و استادى خط مخصوصاً خط شكسته پيدا شده است، خوشنويسها خودشانرا بديهانهاى زيبا ساختن خط در هر گونه تصرف در خط از قبيل متصل نوشتن حروف مفصوله (پيوند ناپذير) و باشكال مختلف نوشتن يك حرف در حال اتصال و سرهم نوشتن كلماتى كه بايد جدا از هم باشد و روى هم يا در شكم هم نوشتن كلمات و پيش و پس كردن آنها بر خلاف ترتيبى كه در جمله و عبارت دارد، آزاد ميدانند و با اين تصرفات بي قاعده بعض كلمات را بصورتى كه هيچ مشابهتى بصورت اصلى ندارد در آورده اند و بنام خوشنويسى و زيبا ساختن خط نقاشى ميكنند نه نويسندگى، غافل

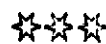
از اینکه خط برای خواننده شدن اختراع شده و کمال زیبایی و جمالش اینست که در کمال آسانی خوانده شود و زیبایی که سبب دشواری خواندن خط شود زشتی است نه زیبایی. دشواری دیگر وجود رسم الخطهای مختلف است که در نوشتن برخی از کلمات معمول شده و هرج و مرج غریبی در خط ایجاد کرده است، مثلاً طهران را بعضی بتاء و بعضی بطاء؛ مبتلی را یکی بیاء و دیگری بالف؛ نامه را یکی برسم علامت همزه در بالای هاء؛ و دیگری بافزدن الف و بیاء (خانه‌ای)؛ و دیگری بالحق همزه و یا (ئی)؛ «است» را بعد از خدا و نیکو و آهو و امثال آن برخی با الف و برخی بدون الف مینویسند؛ و نویسنده‌ی مبتدی که مقید بدست نوشتن هم باشد در تشخیص اینکه کدام یک از این املاها درست است فرو میماند و از استادان هم که می‌رسد جواب‌های مختلف میشود. بالجمله دست بهم دادن اینگونه اشکالهای اصلی و عرضی که نظیر و بلکه بالاتر از آن در خط متمدنترین ملتها هم یافته میشود بهانه و دستاویزی بدست يك عده که نیت اصلیشان معلوم نیست داده و آنرا دلیل لزوم تبدیل خط می‌شمرند، در صورتی که همه و لا اقل قسمت اعظم این اشکال با عیب و نقصها را باسانی و بی احتیاج بتبديل خط که مفاسد و مضرائش بیرون از حد تصور است میتوان برطرف کرد.

از دو اشکال اساسی که یاد شده اشکال اول را هیچ ضرر ندارد که بگذارند پیش وزیر و وزیر رفع کنیم؛ و اینکه میگویند اعراب بگذارند حروف دشوار و در حکم دو مرتبه نوشتن خط است جز مغلطه و اشتباه کاری نیست؛ زیرا بطوریکه بیشتر گفته شد از نه حرکت که در فارسی فصیح تعلیمی موجود است شش حرکت حرف مخصوص دارد و جزو کلمه نوشته میشود؛ حرف ساکن یا مجزوم هم بهتر علامتش بی علامتی است؛ باقی میماند حرفهای مضموم و مفتوح و مکسور که در بیشتر کلمات جز يك یا دوتای آن وجود ندارد؛ و فی المثل کلمه ی «کرد» که پیش آهنگ مخالفین خط برای اثبات دشواری خط بآن تمثل بسته است بگذارند يك زبر در بالای کاف و کلمه ی «رستم» بگذارند يك پیش در بالای راء و يك زبر در بالای تاء بخوبی مشخص و از کلمات «کرد» بضم کاف و «رستم» بمعنی رها شدم ممتاز میشود؛ و کلماتی که محتاج برسم سه حرکت یا بیشتر باشد در فارسی بسیار کم است.

و اما اشکال دوم که متصل نوشته شدن حروف کلمات باشد، اگر از روی دقت و انصاف حکم کنیم تأثیر مهمی در دشوار ساختن تشخیص و خواندن کلمات ندارد، اگر حروف بهم چسبیده را همیشه بیک شکل آن هم واضح و روشن بنویسیم و نقطه ها را درست و در جای خود و دندانها را مطابق قواعدی که دارد ممتاز از هم رسم کنیم کلمات بآسانی خوانده خواهد شد، و در صورتی که باین اصل که خط باید مطابق لفظ باشد معتقد باشیم این طرز کتابت را که حروف هر یک کلمه متصل بهم نوشته شود از محسنات و مزایای خط خود خواهیم شمرد، زیرا در سخن گفتن و تلفظ حروف هر کلمه متصل بهم و مانند یک صوت که از چندین صوت مرکب باشد ادامه میشود پس اگر در نوشتن هم متصل بهم باشد مطابق با اصل تطابق ملفوظ و مکتوب خواهد بود.

و اما دو اشکال فرعی و عرضی آنکه ناشی از تصرفات نا روای خوشنویسان است بتوسط خود آنها باید مرتفع شود، و اگر وزارت فرهنگ قواعدی برای طرز نوشتن مقرر و بآموزگاران و استادان خط ابلاغ و آنها را موظف کند که نو آموزان و شاگردان را بر رعایت آن قواعد عادت دهند این هر سه اشکال بتدریج مرتفع و خط فارسی از سه عیب و نقص مهم که مایه‌ی انتقاد شدید مخالفان آن شده است مبرا خواهد شد، و شرط اقدام بچنین امر علاقه مند بودن بحفظ خط زیبای فارسی و رفع نقایص آنست، و بعقیده‌ی این بنده در این مورد هم فرهنگستان که مطالعه در اصلاح خط فارسی از وظایف اوست باید پیشقدم شود، پیشنهادی چند هم در این زمینه دارم که در موقع خود یعنی در وقتی که فرهنگستان بدین موضوع توجهی نماید بعرض خواهم رسانید.

باقی میماند اشکال چهارم که مرتفع ساختنش بشرحی که عرض شد از وظایف فرهنگستان است که برای کلماتی که با املاهای مختلف نوشته میشود بیک املا مقرر و بعنوان قواعد املاي فارسی توسط وزارت فرهنگ بعموم مدرسه‌ها و بوسیله مقتضی دیگر بقاطبهای اهالی کشور ابلاغ کند، و بدیهی است که آن قواعد را چون از طرف هیئتی صلاحیت دار وضع و ابلاغ شده است همگان محترم و مطاع و متخلف از آنرا نخواهند شمرد.



در وضع قواعد برای املاي فارسی چندین اصل بطریق الأهم أولاً هم باید

رعایت شود. (اول) تطابق مکتوب و ملفوظ که آنچه بتلفظ صحیح می آید همان هم نوشته شود، مثلاً آنچه در لفظ الف است در خط هم الف باشد و آن مقدار از حروف که متصل بهم و بصورت يك کلمه تلفظ میشود در نوشتن هم متصل بهم باشد و هكذا. (دوم) احتراز از اشتباه که حروف یا کلمات مشتبّه بیکدیگر نشود، مثلاً کتابت جامه‌ها و جامها بیک صورت نباشد. (سوم) اطراد قاعده که قواعدی که برای نوشتن کلمات وضع میشود تا آنکه استثنانداشته باشد. (چهارم) رعایت اصل که از دورسم الخط صحیح آنرا که اصل کلمه را نشان میدهد اختیار کنند، مثلاً شب پره را شب پره هم میتوان نوشت و هر دو صحیح است لیکن اگر شب پره نوشته شود اصل کلمه را هم نشان میدهد که مرکب از دو لفظ شب و پره است. (پنجم) اختیار اشهر که از دورسم الخط صحیح آنرا که بیشتر معمول است اختیار کنند. (ششم) حفظ استقلال خط که لغاتی که از زبانهای دیگر داخل فارسی شده است مطابق قواعد املائی فارسی نوشته شود. (هفتم) ملاحظه‌ی زیبایی که در وضع املا و رسم الخط زیبایی کلمه و لااقل زشت و ناهنجار نمودن آنرا بقدر امکان در نظر بگیرند. (هشتم) ترجیح اسهل که از دو رسم الخط مختلف و صحیح آنرا که نوشتنش آسانتر و حرکت دست و جنبش قلم در کتابتش روانتر و سریعتر است اختیار کنند.

رسم الخط فارسی با رعایت این هشت اصل باید تحت قاعده و قانون در آید و این بنده در تهیه‌ی قواعدی که برای پیشنهاد تهیه کرده ام کلماتی را که املائی آنها مورد اختلاف یا تردید و اشکال است تا آنجا که حافظه یاری میکرد بنظر آورده و برای نوشتن آنها با رعایت اصول یاد شده رسم الخط و املائی واحدی اختیار کرده ام و خلاصه‌ی نظریات خود را بصورت چند بر قاعده بستم. محترمه فرهنگستان تقدیم میدارم و متوجه ساختن خاطر آقایان معظم را باین نکته بسیار بسیار لازم میدانم که يك مقصود از وضع قواعد املا اینست که اختلاف املائی قسمت مهمی از کلمات مستعمل در فارسی که مایه‌ی دشواری تعلیم و تعلم و حیرت و سرگردانی طبقات عامه در نوشتن بعضی کلمات شده است مرتفع گردد، و بنده هم قواعد پیشنهادی را با منظور داشتن همین مقصود مهم تهیه کرده ام، و هر کجا از دو یا چند املا که همه صحیح است یکی

را اختیار و در ضمن قاعده‌ی مربوط بدان تصریح کرده‌ام که نوشتن سایر املاها باید متروک گردد مقصود این نبوده که آن املاها درست نیست و یا دانشمندان با اطلاع بدان کتابت نکرده‌اند، و امیدوار بلکه مستدعیم که بعضی آقایان معظم در مورد اینگونه قواعد مورد اعتراض و ملامت نسازند و نگویند فلان املا را که میگویید باید متروک شود فلان نویسنده‌ی فاضل در فلان کتاب بکار برده است. بلی، اگر در انتخاب املا دقت نموده و از چند املائی مختلف که همه درست است آنرا که مناسبتر و با اصول هشتگانه که معروض شد موافقت است ترجیح نداده باشم آقایان معظم حق اعتراض و همه‌گونه جرح و تمذیب دارند. بنده در تهیه‌ی قواعدی که بعرض میرسد از تجارب يك عمر درس و بحث و خواندن و نوشتن و مطالعه‌ی کتب و ممارست بر زبان و ادبیات فارسی و عربی استفاده کرده‌ام و بر درستی و رجحان هر قاعده ادله‌ی بی‌دارم که بر رعایت اختصار از ذکر آن در بیشتر موارد صرف نظر میکنم و هر جا ایراد دلیل لازم نماید بمختصر اشاره‌ی اکتفا مینمایم، (در رساله‌ی بی‌که بنخواست خدا در فن املائی فارسی چاپ و نشر خواهم کرد ادله‌ی درستی و مزایا و محسنات هر رسم خط را که پیشنهاد شده است در ضمن قاعده‌ی مخصوص بدان ایراد میکنم) و با این همه خود را معصوم و مصون از خطا نمیدانم و فریفته و دل‌باخته‌ی افکار و عقاید خود نیستم و ای بسا اشتباهات ناشی از غفلت یا کمی معلومات که در تهیه‌ی قواعد مرکب گردیده و خود بدان متوجه نشده‌ام، و بهمین سبب قواعد را بصورت پیشنهاد بعرض میرسانم و قبول یا رد آنها را بنظر آقایان معظم که احاطه و اطلاعاتشان از این بنده بیشتر و کاملتر و نظرشان در تشخیص بهترین و مناسبترین راه اصلاح خط و زبان دقیقتر و صایب تر است وامی‌گذارم.

و پیش از آنکه بذکر قواعد بپردازم بیان این نکته را بطور مقدمه لازم میدانم که دانشمندان ما تا حدود يك قرن پیش علوم ادبیه را منحصر بعلوم لفظی عربی می‌دانستند و فارسی دانی در نظرشان فضیلتی محسوب نمیشد، و بدین سبب تمام همت و سعی خود را در تدوین و تکمیل و تعلیم و تعلم قواعد زبان عربی مضروف داشته و آن زبان را در صرف و نحو و قواعد اشتقاق و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و

رسم الخط و املا و تجوید و دیگر علوم لفظی بی نیازترین زبانها ساخته اند، در صرف و نحو عربی هزارها کتاب و رساله‌ی مبسوط و مختصر و متوسط بترتیبات و اشکال مختلف تألیف کرده و در استقصای قواعد و تعریف مصطلحات و شرح و بسط مطالب این فن دقتها و موشکافیهای عجیب نموده اند، و اگر صد يك این زحمات را برای زبان فارسی کشیده بودند فارسی هم از جهت صرف و نحو و دیگر علوم لفظی و ادبی زبانی ثروتمند بود، لیکن فارسی را متأسفانه در خور اینکه چنین رنجی برایش تحمل شود نمیدانستند، و اگر شعر و شاعری در ایران اهمیت خاصی پیدا نکرده بود این چند رساله و کتاب هم که در بدیع و عروض و قافیه‌ی فارسی در دست داریم بوجود نمی‌آمد. از انهامک این دانشمندان در عربیت و انصراف ذهن آنها از فارسیت نتایجی بظهور رسیده است که در شرح آن باید کتابها نوشت، از جمله اینکه اگر بر حسب اتفاق توجهی بفارسی کرده و برخی از قواعد آنرا بالعرض و بعنوان مقدمه‌ی مطالب دیگر نوشته اند اولاً آن دقت و توجهی را که در تحقیق مطالب ادبی و علمی لازم است ننموده و مطالب را سهل و ساده و پیش پا افتاده انگاشته اند، ثانیاً همان قواعد عربی را که تنها همان در نظرشان اهمیت علمی داشته تا آنجا که میسر بوده است بر فارسی منطبق ساخته و زحمت وضع قواعدی که در خور فارسی باشد بخود نداده اند، و در نتیجه‌ی سهل انگاری در بیان مطالب و تقلید از قواعد عربی مرتکب اشتباهاتی شده اند که نامه بنامه و سینه بسینه بما رسیده است، و ما هم که در این قرن اخیر بفارسی اهمیت داده و در صدد تدوین قواعد صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان آن بر آمده ایم نتوانسته ایم گریبان خود را از آن اشتباهات رها سازیم و آن سهو و اشتباهها بقسمی در مغز ما رسوخ یافته و ذهن ما بتصورش عادت کرده است که خلاف آنرا نتوانسته ایم فرض و تصور کنیم، برای نمونه یکی دوتا از آن اشتباهات را که بموضوع خطابه ام بستگی دارد بعرض میرسانم:

در قواعد عربی حرکتها منحصر بفتح و ضم و کسره است که هر يك بدو صورت منوّن و غیر منوّن در الفاظ و کلمات بکار میرود، و سه حرکت یا آواز (آ - او - ای) را الف ساکن بعد از فتحه و وا وساکن بعد از ضمه و یاء ساکن بعد از کسره شمرده

و لقب حرف مد بآنها داده اند، دو حرکت «او - آی» راهم و او و یاء بعد از فتحه دانسته و حرف لین نامیده اند، محققین ما عین این قاعده را با تمام جزئیاتش بر فارسی تطبیق کرده و بفکرشان نرسیده است که این حرفهای مدّ ولین یا الف و واو و یاء های ساکن، خود حرکاتی هستند که حروف دیگر بوسیله ی آنها تلفظ میشود، و در فارسی مناسبتر آنست که جزو حروف آواز یا حروف مصوته محسوب گردند، و عجبتر اینکه راضی نشده اند حروف نماینده ی حرکت در فارسی بیش از عربی باشد و همان «آ - او - ای» را بعنوان سه حرف مد و «او - آی» را بعنوان دو حرف لین برای این زبان اثبات کرده اند، و از يك حرف آواز که در فارسی بسیار بکار میرود یعنی هاء بیان حرکت که در آخر بسیاری از کلمات این زبان وجود دارد و بقاعده باید یکی از حروف لین فارسی محسوب شود غافل مانده و وقتی که بتحقیق در خصوص این حرف رسیده اند فکر و نظرشان متزلزل شده و هر کس آنها را بنوعی وصف کرده و بنامی از قبیل هاء خفی و هاء بیان حرکت و هاء غیر ملفوظ خوانده است، و از همه شگفت تر اینکه در بیان قواعدی که مرتبط بهر شش حرف آواز است، بهمان سه حرف مد و دو حرف لین عربی متوجه بوده و هاء را حرفی جدا و تابع قواعدی جدا گانه انگاشته و در تطبیق قواعد بر آن دوچار اشتباه شده اند، مثلاً در قاعده ی جمع کلمات بالف و نون (ان) میگویند: اگر کلمه منتهی بالف یا واو حرف مد باشد پیش از علامت جمع یاء میافزاییم و دانایان و مهرویان میگوئیم، و اگر کلمه منتهی بهاء خفی یا بیان حرکت باشد هاء را بدل بکاف می کنیم و بندگان میگوئیم، این تبدیل هاء بکاف اشتباهی است که چندین قرن خلف از سلف گرفته و احدی متوجه نشده است که هاء بحرف دیگر بدل نشده و بر خاصیت خود که آواز دادن بحرف پیش باشد باقی است و کفافی که پیش از علامت جمع می آورند نظیر یائی است که در جمع کلمات «بینا و مهر و» پیش از علامت مذکور آورده میشود، و اگر در کلمات بینایان و مهرویان جایز است که بگوئیم الف و واو بدل بیا شده است اینجاست که بگوئیم هاء بدل بکاف شده است، سبب افزودن یاء و کاف پیش از علامت جمع اینست که الف و واو مد و هاء هر سه حرف آوازند، علامت جمع «ان» هم مبدو بحرف آواز است

و دو حرف آواز که در يك كلمه پهلوئی هم واقع شود قابل تلفظ نیست، بدین سبب فاصله‌یی میان آن دو می‌آورند، و فاصله در مورد واو و الف، یاء، و در مورد هاء، کاف است، عین این اشتباه را در قاعده ی الحاق یا بآخر کلمات نیز مرتکب شده در مورد بینایی و نکویی و صوفیی می‌گویند میان حرف آخر كلمه و یاء مصدری یا ئی فاصله شده و در مورد بندگی و خواجگی بجای اینکه بگویند میان آن دو کاف فاصله شده است می‌گویند هاء بدل بکاف شده است، دلیلی هم که برای غلط بودن بنده گی و بنده گان می‌آورند اینست که میان بدل و مبدل منه جمع نباید کرد، و ظاهراً سبب تقویت این اشتباه حذف شدن هاء در کتابت بوده است که چون نوشته نمیشود تصور کرده اند که کاف بدل آنست و ملتفت نشده اند که اگر در خط افتاده در تلفظ باقی است، و اگر باقی نبود بحرف پیش از خود حرکت و آواز نمیداد و آن حرف را ساکن تلفظ میکردیم نه متحرك.

از نتایج این اشتباه دو گونه شدن اصطلاحات مربوط بزبان است که عیبی فاحش بشمار میرود، توضیح اینکه بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن فارسی بر آن نهاده است که «آ - او - ای - آو - آی - اه» همگی حرف آواز برای بیان حرکت است لیکن بدستور زبان که میرسیم اصطلاح بیکمرتبه تغییر می‌کند و متحرك و ساکن را که تعریف می‌کنیم الف و واو و یاء بیان حرکت را مطابق اصطلاح معمول در عربی حرف ساکن می‌شمریم و فی المثل دانا و آهو و بازی را از کلماتی که آخرشان ساکن است محسوب میداریم، خانه و نامه و امثال آنرا هم از همین نوع کلمات می‌شمریم و می‌گوییم حرف آخرش هاء ساکن و ماقبلش مفتوح یا مکسور است. این تعریف نزد همه مسلم است که ساکن حرفی است که متحرك بحر کتی نباشد بلکه حرف متحرك دیگر بآن زده شود مانند نون «ن» و دال «د» متحرك هم حرفی است که بوسیله‌ی یکی از این حرکتهای آوازها (ضمه - فتحه - کسره - آ - او - ای - آو - آی - اه) تلفظ شود، و اگر این تعریف درست باشد کلمات «دانا - آهو - بازی - نو - می - خانه» را نمیتوانیم ساکن الاخر بدانیم، و بهر حال سخن در اینجا بسیار است و

از این بیش در این مبحث که شرح و بسط دیگری لازم دارد اطالاه‌ی سخن نمیکنم و نتیجه میپردازم.

بنده در نوشتن قواعدی که بعرض خواهد رسید بچند قاعده برخوردیم که بتقسیم حروف فارسی بحروف آواز و آواز پذیر و شناختن هاء بیدان حرکت ارتباط داشت و در ضمن باشتباهاتی که عرض شد متوجه و ناچار شدم بنای آنها را بر دو تقسیم که مقتضیات و خصایص حروف و کلمات فارسی در آن رعایت شده است (و اگر وقتی برای زبان فارسی صرف و نحوی نوشته شود باید جزو قواعد آن شود) نهادم، و برای اینکه ذهن آقایان معظم مسبوق باشد و اگر در ضمن قاعده بی نامی از صحیح و معتدل برده ام بنظرشان بی سابقه و عجیب ننماید آن دو تقسیم را بطور اختصار ذکر میکنم:

۱ - در زبان فارسی شهری یعنی فارسی که بنیاد تعلیمات ابتدایی بر آن نهاده شده است نه حرکت یا آواز وجود دارد که سه تایی آن حرف مخصوص ندارد و برای هر یک علامتی مقرر داشته اند که در بالا یا زیر حرف رسم میشود، و آن ضمه و فتحه و کسره یا پیش و زبر و زیر است، و شش تایی آن بصورت حرف مخصوص جزو کلمه نوشته میشود و آن «آ- او- ای- آو- آی- اه» است، «آ» از کشش فتحه و «او» از کشش ضمه و «ای» از کشش کسره پیدامیشود و حروف این سه آواز «ا- و- ی» است مانند «باد، بود، بید». و اما «آو» نماینده‌ی آوازی نظیر آواز «و» در کلمات so و go انگلیسی است، و «آی» نماینده‌ی آوازی همانند آواز «-» در کلمه‌ی made انگلیسی است و این دو آواز بدون کشش و بفرمی و ملایمت ادا میشود، و حرفهای آن «وی» است مانند «خسرو، فرخ بی». و «اه» آوازی میان فتحه و کسره است که بحرف آخر برخی از کلمات داده میشود و حرف آن «ه» است مانند «بنده، خانه، سایه».

مطابق این بیان حروف نهجی فارسی را بدو قسم: «آواز» و «آواز پذیر» تقسیم میکنیم، حروف آواز که حرفهای دیگر بوسیله‌ی آنها تلفظ میشود چهار است: الف و واو و یاء و هاء که حروف علت هم نامیده میشوند. حروف آواز پذیر باقی حروف الفباست که حروف صحت هم خوانده میشوند.

الف همیشه حرف آواز است، اما سه حرف دیگر (و - ی - ه) گاهی هم آوازی پذیرند مانند واو «ورزش» و بیا «بکران» و هاء «کلاه» و این سه حرف در این خاصیت نظیر w و y انگلیسی است که گاهی Vowel و گاهی Consonant است و Semi Vowel بمعنی نیم و یل نامیده میشود و بنده آنها را حروف دو آواز نامیده ام.

واو و بیا آوازی در صورتی که نماینده ی آواز کشش دار باشند محدود و در صورتیکه نماینده ی آواز بی کشش باشند ملین مینامیم، و اما الف همیشه نماینده ی آواز کشش دار و محدود است و هاء همیشه نماینده ی آواز بی کشش و ملین است.

پس حروف آواز محدود سه است: الف و واو و بیا، و حروف آواز ملین هم سه است: واو و بیا و ها.

۲ - کلمات فارسی دو قسم است: صحیح و معتل، صحیح کلمه یی است که منتهی بحرف آواز پذیر باشد مانند: شی، آب، اسپ، دست، وارث، باج، بیج، فلاح، رخ، مرد، کاغذ، برادر، مرز، دژ، الماس، دانش، رقص، غرض، رباط، واعظ، مانع، مرغ، برف، برق، کودك، بزرگ، پال، اندام، برزن، کلاه.

معتل کلمه یی است که منتهی بیکی از شش حرف آواز که جزو کلمه نوشته میشود باشد مانند: دانا، پهلوی، ماهی، خسرو، می، خانه. با این دو تقسیم کاربریان قواعد هم آسان و هم مرتب و هم مناسب بازبان فارسی میشود. مثلاً در بیان قاعده ی جمع بالف و نون (ان) میگوییم اگر کلمه صحیح باشد همان الف و نون با آخرش افزوده میشود و اگر معتل باشد چون دو حرف آواز را باهم تلفظ نمیتوان کرد حرفی در میان علامت جمع و حرف آخر کلمه فاصله میآورند، و آن حرف در صورتی که آخر کلمه الف باشد بیا و در صورتیکه هاء باشد، کاف است و در صورتیکه واو مد باشد قاعده اینست..... الخ، و بهمین ترتیب قواعد افزودن بیا یا کاف تصغیر را با آخر کلمات بیان می کنیم و دیگر این اشتباه را نمیکنیم که هاء آواز بدل بکاف میشود و باکمال روشنی بدین نکته متوجه میشویم که همان طور که «آ - او - ای» در انصال بعلامت جمع و تصغیر و غیره بجای خود باقی میمانند و بدل بحرفی دیگر نمیشوند، هاء هم بجای خود باقی میماند و بدل بحرفی نمیشود منتهی در کتابت آنرا حذف می کنند، و نوشتن آن هم اگر

انصاف بدهیم بطوری که در رسم الخط برخی از دانشمندان هم دیده میشود صحیح است نه غلط، و با طرفداری که از داخل کردن تمام حرکتها در رسم الخط داریم اگر این حرکت را که خود داخل است بیرون نکنیم بهتر است و مطابقت آن با اصل تطابق مکتوب و ملفوظ هم بیشتر.

امیدوارم آقایان معظم باین قسمت از عرایض توجه مخصوص فرمایند و چنانکه ذوق سلیم و فکر صایب و نظر دقیقشان که متکی بیک جهان معلومات ادبی است اقتضا میکند حکم کنند.

اکنون قواعدی را که برای املای فارسی بنظر قاصر رسیده است بمقام محترم فرهنگستان پیشنهاد میکنم و بملاحظاتی قواعدنوشتن همزه را در کلمات فارسی و پس از آن کلمات عربی مستعمل در فارسی مقدم میدارم.

همزه در کلمات فارسی

یکی از خصایص و مزایای زبان فارسی در برابر عربی اینست که در فارسی مانند دیگر زبانهای هند و اروپایی همزه جز در اول کلمات وجود ندارد و لفظی فارسی که یکی از حروف حشو یا حرف آخرش همزه باشد نمیابیم و به همزه نوشتن بعض کلمات از قبیل مؤبد و پائیز و آئین و پائین و نظایر آن از غلطهای مشهور و صحیحش موبد و پابیز و آیین و پابین و نظایر آنست.

این مزیت یا خصیصه یکی از دلایل فصاحت زبان فارسی است، زیرا تلفظ بهمزه دشوار و شنیدش بر گوش صاحبان ذوق و احساس لطیف گران و ناگوار است، در آغاز کلمات هم که یافته میشود بمثابهی همزه وصل در عربی است و در اتصال بکلمات دیگر تخفیف میشود بدین طریق که حرکتش را بحرف آخر کلمه بی که پیش از آن و متصل بآنست میدهند و خودش را گاهی در تلفظ آنها و گاهی در تلفظ و در کتابت حذف میکنند مانند «کو، کز» بجای «که او، که از» و مانند «در افتادن» بر انداختن باز ایستادن» که «در افتادن» بر انداختن «باز ایستادن» تلفظ میشود، و در بعض مواضع هم آنرا بحرف دیگر بدل میکنند مانند (بدان - بدین - بدو) بجای (بان - باین - باو) و در شعر که حافظ خوشترین لهجهی فارسی و نمایندهی قواعد اصلی صرف و نحو

واملاست تخفیف همزه‌ی اوایل کلمات رواج و شیوع کامل دارد و در اغلب اشعار وسیله‌ی حفظ وزن است.

در دشواری تلفظ وزشتی آواز این حرف کافی است که در عرب هم طوایفی که بفصاحت لهجه ممتازند بتلفظ آن، خاصه در وسط و آخر کلمات معتاد نشده اند و آنرا تخفیف میکنند و تخفیف همزه در دستور زبان عربی عنوان مخصوص دارد و طریقه‌اش اینست که همزه را یا بکلی حذف میکنند و فی‌المثل بجای « اسئل - اءکل - اءخذ - یرای » « سل - کل - خذ - یری » میگویند، و یا بصدای الف یا واو یا یاء ادا می‌کنند و بجای « رأس - بوس - ذئب » « راس - بوس - ذیب » میگویند، و باین بین بعضی بصدایی میان همزه و الف یا میدان همزه و واو یا میان همزه و یاء ادا میکنند.

نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری معروف بنظام اعرج در شرح شافیه‌ی ابن حاجب (ابو عمر و عثمان بن عمر متوفی در سال ۶۴۶) میگوید: « همزه چون از بیخابیح حلق گفته میشود و آوازش با آواز تهوع کفنده مشابهت دارد تلفظ بدان برگزیده سنگین و دشوار میآید و قومی از عرب آنرا بتخفیف ادا می‌کنند و ایشان بیشتر اهل حجاز و مخصوصاً قریشند. » و از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که قرآن بزبان قریش نازل شده و قریش بهمزه تلفظ نمیکنند و اگر جبرئیل همزه را از آسمان بر پیغمبر نازل نکرده بود ما تلفظ بهمزه نمیگردیم « تا اینجا سخن نظام تمام شد، و درمآخذ دیگر از خود پیغمبر ص روایت شده است که باصحاب فرمود قرآن را بعربیت پیام‌وزید و در خواندنش از تلفظ بهمزه خود داری کنید، و از ابو‌الاسود نقل کرده اند که اعرابی پیغمبر ص را آواز داد و گفت یا نبی الله پیغمبر فرمود من نبی الله نیستم نبی اللهم.

مختصر اینکه همزه در عربی هم در اول وهم در حشو وهم در آخر کلمات واقع میشود و باوجود این فصحای عرب از تلفظ بدان جز در اول کلمه خود داری دارند، اما در فارسی همزه جز در ابتدای کلمات یافته نمیشود، لیکن نویسندگان فارسی این حرف را بتقلید از خط عربی در اواسط و اواخر الفاظ فارسی وارد و تلفظ بدانرا برخوانندگان خط خود تحمیل کرده اند.

رسم علامت همزه (ه) در دو قسم از کلمات فارسی رواج و شیوعی عظیم یافته

و بقسمی معمول و مصطلح شده است که بعضی رسم آنرا از قواعد مسلم خط و زبان فارسی پنداشته و برای آن حدود و شروطی هم وضع کرده اند، یکی در کلمات منتهی بهاء ملین از قبیل خانه و نامه و خواجه و بنده در ترکیباتی از قبیل خانه نو و نامه من و خواجه بینده گفت، و دیگر در کلمات منتهی بحرف مد از قبیل دانا و بینا و نیکو و آهو در ترکیباتی از قبیل دانائی آهوئی دید - اگر بینائی نیکوئی کن، و برخی از نویسندگان کلمات « پاییز و آیین و بیناییم و داناییم » و نظایر آنرا بر کلمات مذکور قیاس کرده اند و « پائیز و آئین و بینائیم و دانائیم » مینویسند.

رسم این همزه که در اصل همزه نبوده و بتصرف کاتبان بی اطلاع یا بی فکر بصورت همزه درآمده است تلفظ بهمزه در وسط کلمات را هم رایج و معمول و خوانندگان را بدان معتاد و مانوس ساخته و امروز اشخاصی را می بینیم که در خواندن کلمات یاد شده لهجه‌ی شیرین فطری و مادری را فراموش و حرفی را که باید بصدای یاء تلفظ شود بصدای همزه که بگفته‌ی نظام اعرج باواز تهوع کننده شبیه است تلفظ می کنند، و امر بر بعضی چنان مشتبه شده است که این تلفظ تحمیل شده را تلفظ فطری و عادی پنداشته و در اثبات همزه بودن و بصدای همزه ادا شدنش پافشاری و اصرار غریبی بخرج میدهند، در صورتی که اگر بمحاورات عامه‌ی مردم بدقت گوش دهند بخوبی ملتفت میشوند که عامه‌ی فارسی زبانان این هارا باواز یاء تلفظ میکنند و خانه‌ی من و خانه‌ی بی خریدم میگویند و حتی خود این اشخاص هم در گفتگوی روزانه که اغلب بطور فطری و طبیعی است خانه‌ی تو و نامه‌ی نوشتم میگویند، عجب اینکه بعضی از نویسندگان هم که خواستند رسم این همزه را موقوف و متروک دارند و بخيال خود یکی از نقایص املای فارسی را رفع کنند بجای آن رسم الف و یا را معمول داشتند و خانه‌ی ای و نامه‌ی ای و امثال آن نوشتند و باختیار این رسم الخط لزوم تلفظ همزه را منسجل کردند، زیرا الف خانه‌ی ای و نامه‌ی ای و امثال آنرا هیچکس جز بصدای همزه تلفظ نخواهد کرد.

حال ببینیم این همزه با همزه نما از کجا و بچه ترتیب داخل رسم الخط فارسی شده است؟ فارسی نویسان قدیم یعنی سده‌ی چهارم و پنجم هجری که هم با اطلاع وهم بدرست نویسی مقید بودند در پهلوی هاء بیان حرکت در حال وصف و اضافه یائی

کوچک و بی نقطه (خانه ی من - نامه ی شریف) و در اتصال بیاء نکره و وحدت و خطاب و نسبت «بی» کوچک و بی نقطه (خانه بی خریدم - نامه بی خواندم) رسم میکردند، پس از چندی این دو حرف را که جز دو علامت برای نشان دادن طرز تلفظ نبود اندکی بالاتر و در جلوها نوشتند، رفته رفته کاتبان بی اطلاع این دو حرف یا علامت کوچک را بسبب مشابهتی که بهمزه داشت همزه پنداشتند و در کتابت بصورت همزه درآوردند و جای آنرا هم تغییر دادند و درست در بالای هاء نوشتند. و اما کلمات بینایی و نکوبی و نظایر آن، کاتبان قدیم یاء اول این کلمات را که بضرورت بآخر کلمه الحاق شده است بی نقطه مینوشتند و برخی بکلی نمی نوشتند و برای اینکه تلفظش محفوظ و معلوم باشد در بالای آن یا بجای آن در بالا، یائی کوچک و بی نقطه رسم میکردند و این یاء هم بتصرف کاتبان و ناسخان بعد بصورت همزه درآمد، و رفته رفته کار بیسواد و آزادی در رسم خط فارسی بالا گرفت و کلمات پاییز و آیین و امثال آن هم بقیاس بر کلمات دانایی و بینایی و امثال آن با علامت همزه نوشته شد، و در عصر اخیر لفظ «موبد» را هم بقیاس بر مؤمن عربی «مؤبد» نوشتند و هنوز هم برخی مینویسند عجبتر از همه اینکه در بعضی از کتابهای فارسی که با حفظ رسم الخط و املا چاپ شده است ترکیباتی از قبیل گرماء گرم و لشکرههء کران بر میخوریم و تعجب میکنیم که چگونه و بچه جهت بجای یاء مکسور همزه نوشته شده است، لیکن پس از مراجعه باملا و رسم کتابت برخی از کتابهای قدیم ملتفت میشویم که این همزه هم یائی بوده که بعلامت اینکه از اصل کلمه نیست و برای اضافه یا وصف بآخر کلمه افزوده شده است کوچک و بی نقطه مینوشته اند، و آنرا هم کاتبان و ناسخان بی اطلاع بسبب مشابهتی که بهمزه داشته است بصورت همزه درآورده اند. مختصر اینکه گروهی کاتب و ناسخ بیسواد یا بی فکر دست بهم داده علامت همزه را در رسم الخط کلمات فارسی وارد و تلفظ بدانرا در وسط و آخر کلمات بر فارسی خوانها تحمیل کرده اند، و از اصلاحات املا که نهایت لزوم دارد نوشتن این حرف بصورتی حاکی از تلفظ صحیح است و برای این مقصود قواعد ذیل را که از مطالعه ی رسم الخطهای مختلف استنباط شده است پیشنهاد میکنم.

(بقیه دارد)